

شاخصه‌های رأی قوی و متقن

یوسف باقری *

سهام صداقتی **

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۹/۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۶/۱۹

چکیده

در یک جامعه‌ی پویا و قانونمند آرای محاکم از جمله عوامل پیشرفت و شکوفایی حقوق است. سایه‌های اندیشه‌ی دادرسان از خلال آرای آنان آشکار است. حق‌مداری دادگاه‌های دادگستری در احکام آنها نمود می‌یابد. رأی، اثر مکتوب قاضی است. نتیجه‌ی فرایند پر اوج و فرود رسیدگی و بخش فاخر آن است. نتیجه‌ی دانش مقام صادرکننده است که به تجویز حاصله از قانون اساسی در مقام تفسیر از مقررات و انطباق احکام قانونی با موضوع مطروح رسیدگی می‌باشد. بر این اساس یکی از شرایط مهم قضاوت صحیح و عادلانه، آگاهی به ظرایف و دقایق کار قضایی است. ضعف و نالاستواری کلام در بسیاری از آراء محاکم مشهود است. لذا از قاضی توقع آن است که بر کلام مسلط باشد و توانایی به کارگیری آن را برای بیان مقاصد پیچیده حقوقی به نحوی صحیح و با نظامی منطقی داشته باشد. او باید بی شائبه‌ی اغراض نفسانی، دلائل را در ترازوی تأمل بسنجد و در آنچه می‌نگارد حق و انصاف را رهنمون خویش سازد و به هنگام انشای رأی، ارتباط و پیوستگی مضامین را بیاید و کلام را استوار و مستدل در عباراتی واضح بیان کند. رأی بلیغ، متقن و استوار تنها در گرو فخامت و سلامت بیان نیست؛ بلکه از جهت استدلال هم باید قوی و محکم باشد. از این روی توجه به منطق قضائی هم یکی از ارکان صدور رأی قوی متقن است. امروزه نگارش رأی مستحکم و مستدل به عنوان حاصل دادرسی دارای اهمیت بالایی است. رأی دادگاه را می‌توان از دو زاویه‌ی کاملاً جداگانه نگریست و آن دو می‌تواند نگاهی به اصطلاح شکلی باشد یا ماهوی و می‌تواند ادبی باشد یا حقوقی؛ همچنان‌که می‌تواند از دیدگاه فرم باشد یا محتوا. در هر نظام حقوقی برای قالب رأی و مدلول و منطوق آن،

Yousef.Bagheri@gamial.com

S_Sedaghati@gmail.com

* قاضی دادگستری (نویسنده مسؤل).

** قاضی دادگستری.

شرایط و ضوابطی مقرر شده است که رعایت این شرایط و قانونمند نمودن آن به عنوان شاخصه‌های رأی قوی و متقن چه از حیث نگارش و شکل رأی و چه از حیث محتوایی و ماهیت رأی موجب یکپارچگی و یکنواختی شکلی و انسجام آراء در نظام حقوقی کشور است. رعایت قانونمندی‌ها یا مسائل محتوایی و قانونی و قضایی مرتبط با «رأی قضایی» در کنار قانونمندی‌ها و بایدها و نبایدهای «نگارشی» استواری و اتقان محتوایی «رأی قضایی» را دو چندان می‌نماید و سطح کیفی آراء قضایی را ارتقاء می‌بخشد و آسیب‌های ناشی از آراء قضایی ضعیف و غیر متقن که عملکرد دستگاه قضایی را زیر سوال می‌برد، کاهش می‌دهد.

کلید واژگان: رأی، شاخصه، متقن، قضاوت، قانون.

مقدمه:

هدف از دادرسی در اولاً احقاق حق و ثانیاً حداقل فصل خصومت است. عدم تأمین این توقع معقول، در دراز مدت مانع التیاج به دادگستری است. طرفین دعوی بیش از اینکه عدالت در «روند» دادرسی را بخواهند عدالت در «نتیجه‌ی» دادرسی یعنی حکم قضایی را خواستارند؛ لذا اگر طرفین بی‌عدالتی در روند دادرسی را تحمل کنند بی‌عدالتی در محتوای رأی را که مقصد و مقصود آنان است تحمل نخواهند کرد. اگر آرا مستدل و مستند باشد مسلماً نقش توضیح دهنده و توجیه‌گرانه هم دارد. آرای که از چنان انشایی برخوردار است که می‌توان آن را به دلیل متن یکنواخت و فقدان توضیح و استدلال، بر روی هر پرونده یا خواسته‌ای گذاشت، اقرار به سست و بی‌بنیه بودن قضاوت است؛ حتی اگر نتیجتاً هم صحیح باشد و حق را به صاحب آن بدهد. مسلماً ترویج چنین روندی مردم را نسبت به صحت قضاوت مردد می‌سازد و احساس تضمین و امنیت قضایی را به خطر می‌اندازد. صدور رأی متقن و مستحکم مستلزم رعایت شاخصه‌های قانونی و نگارشی در رأی قضایی است. توجه به رموز و فنون نگارشی در تدوین رأی قضایی و آراسته شدن رأی قضایی به اصول و قواعد نگارش همچون استواری نثر، رعایت رسم الخط، رعایت نشانه‌گذاری، به‌گزینی واژه‌ها، پرهیز از پیچیدگی کلام و امری است مطلوب؛ چراکه قانونمندی‌ها و باید و نبایدهای نگارشی بر پایه‌ی ذوق سلیم و مبانی زیباشناختی استوار هستند و لذا باید رعایت شوند که این امر به معنای بی‌توجهی به استواری و اتقان محتوایی «رأی قضایی» نیست؛ بلکه به لحاظ تقدیم قانونمندی‌ها و مسائل محتوایی و قانونی و قضایی مرتبط با «رأی

قضایی» بر قانونمندی‌ها و بایدها و نبایدهای «نگارشی» در این مقاله سعی شده با در اولویت قراردادن قانونمندی‌های قضایی بدو به بررسی مهم‌ترین ویژگی‌های قانونی یک رأی قضایی که باید از آن برخوردار باشد تا به وصف «متقن» متصف گردد پرداخته شود. سپس به بررسی شاخصه‌های نگارش رأی متقن که رعایت آنها بر کیفیت انشای رأی اثر می‌گذارد و در ارتقای کیفی نگارش آرا تأثیر فراوان خواهد داشت پردازیم.

۱- مستدل بودن رأی:^۱

اصولاً انسان اعمال و رفتارهای خود را بر مبنای دلیل یا دلایل استوار می‌کند. دلایلی که مورد قبول خود او (حداقل) می‌باشد و سعی بر این دارد که رفتار و کردار او متعارف و مقبول عامه نیز قرار گیرد که خود متکی بر دلایل و باورهای معلوم و مشخص است. دلالت به معنای راهنمایی است و دلیل، معنای راهنما می‌دهد. ادله در هر دعوایی راهنمای دادرس و داور برای کشف حقیقت و اقناع وجدان او به منظور صدور رأی و حلّ مرافعه است. از مطالب فوق می‌توان نتیجه گرفت در هر دعوایی که به وسیله مرجع ذی‌صلاح رسیدگی می‌شود آنچه موجب محق شناخته شدن یکی و غیر ذی‌حق دانسته شدن دیگری می‌شود، موقعیت اجتماعی، ملائت یا فقر، قدرت جوانی یا ضعف پیری و وابسته بودن به طایفه یا خانواده‌ی مشهور یا گمنام نیست بلکه نزاع واقعی بین دلایل ابرازی طرفین دعوا است و با لحاظ ارزش دلایل ارائه شده از ناحیه طرفین در دعوی مدنی و دلایل مکشوفه و جمع‌آوری شده در دعوی کیفری، حق از باطل تمیز داده می‌شود.^۲ با این ترتیب معلوم می‌شود تمام احکام و آرای صادره از ناحیه‌ی مراجع ذی‌صلاح متکی به دلایل یعنی باید مستدل باشد. حق‌مداری دادگاه‌های دادگستری در احکام آنها و میزان مستدل بودن آن احکام، نمود می‌یابد. اصل یکصد و شصت و ششم قانون اساسی مستقلاً به بیان این مهم پرداخته و مقرر داشته است: «احکام دادگاهها باید مستدل و مستند به مواد قانون

۱- اصل ۱۶۶ قانون اساسی:

«احکام دادگاهها باید مستدل و مستند به مواد قانون و اصولی باشد که براساس آن حکم صادر شده است.»

۲- تشخیص حق از باطل و در نتیجه فصل مرافعه و حل دعوا، نسبی است چرا که غالباً وسایل کشف، یقینی و قطعی نیست بلکه از ظن قریب به یقین استفاده می‌شود. چاره‌ای غیر از این نیست پس حکومت اصل نسبت تنها در علوم محض نیست.

و اصولی باشد که براساس آن حکم صادر شده است.^۱ مستدل بودن رأی دادگاه یکی از قواعد اساسی آئین دادرسی است که در قانون اساسی و قانون عادی هم بیان شده است. مواد ۸ و ۹ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب هم در این خصوص مقرر می‌دارند: «ماده (۸): قضات دادگاهها و دادرهای عمومی و انقلاب مکلفند به دعوی و شکایت و اعلامات موافق قوانین موضوعه و اصل ۱۶۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران رسیدگی کنند و تصمیم قضایی را اتخاذ نمایند» و «ماده (۹): قرارها و احکام دادگاهها باید مستدل بوده و مستند به قانون یا شرع و اصولی باشد که بر مبنای آن حکم صادر شده است. تخلف از این امر و انشای رأی بدون استناد، موجب محکومیت خواهد بود».^۲ علاوه بر تأکید اصل ۱۶۶ قانون اساسی بر مستدل بودن احکام، مطابق ماده‌ی ۲۹۶ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب، یکی از اموری که باید در نگارش رأی رعایت گردد «جهت، دلایل، مستندات، اصول و مواد قانونی است که رأی بر اساس آنها صادر شده است». با توجه به اینکه در اصل ۱۶۶ قانون اساسی صریحاً به حکم دادگاه و در ماده ۲۱۴ قانون آیین دادرسی کیفری صریحاً به رأی دادگاه اشاره شده ممکن است این تصور پیش آید که تکلیف صدور رأی مستند، موجّه و مستدل منحصراً به قضات دادگاهها توجه دارد اما تردیدی نیست که منحصر نمودن این تکلیف به قضات محاکم نمی‌تواند توجیه‌کننده آرای غیرمستدل و غیرمستند و غیرموجّه در دادرها باشد؛ چراکه اگر در دادرها قرار مجرمیت صادر می‌شود این قرار برخلاف اصل برائت است و قاضی صادرکننده چگونه می‌تواند بدون استدلال و استناد کافی، سایه‌ی اصل برائت را از متهم بردارد؛ چرا که اصل برائت، کلیه‌ی متهمین را در سایه‌ی خود دارد و هر تصمیمی که خلاف این اصل اتخاذ می‌شود در صورتی قدرت مقابله با اصل برائت در خصوص مورد را خواهد داشت که بتواند مقرون به استدلال و استناد باشد. براین اساس و با توجه به ذکر واژه «قرار» در ماده‌ی ۹ قانون تشکیلات دادگاههای عمومی و انقلاب به طور مطلق و استدلال پیشین، به اندازه‌ی کافی بر ضرورت استدلال و استناد در قراردادهای نهایی دادرها تصریح دارد.^۳ لذا نگارش رأی مستحکم و مستدل از چنان اهمیتی برخوردار است

۱- صالحی راد، محمد؛ تأملاتی در باب مستدل بودن احکام دادگاهها، مجله قضایی حقوقی دادگستری، شماره ۴۲، بهار ۸۲، ص ۱۷.

۲- زراعت، عباس و دیگران؛ آیین دادرسی کیفری، جلد دوم، چاپ سوم، انتشارات فکرسازان، زمستان ۸۶، ص ۱۳۰.

۳- مهاجری، علی؛ ارتقاء کیفیت رسیدگی در دادرها، جلد اول، قم، نشر قضا، بهار ۸۸، ص ۴۸.

که در فصل هشتم قانون برنامه پنجم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۱۳۹۰، در بخش امور قضایی، یکی از تکالیف قوه قضاییه را «تقویت و سازماندهی نهادهای نظارتی از جمله دیوانعالی کشور بر عملکرد محاکم و کارکنان قضایی و اداری جهت افزایش دقت در انجام امور محوله» که از جمله‌ی آنها تأکید بر مستدل بودن و مستند بودن آرا و تصمیمات قضایی است معین گردیده است. پس به حکم قانون اساسی و قوانین عادی دیگر یکی از عمده‌ترین الزامات قاضی، صدور رأی مستدل است؛ مستدل بودن رأی بدین معناست که رأی دادگاه علاوه بر مقرون بودن به دلایل و مدارک قوی باید با استدلال همراه باشد.^۱ این استدلال می‌تواند در پاسخ به استدلال طرفین یا یکی از آنان و یا به عنوان تبیین مدلول حکم بیان شده باشد. ذکر جهات و دلایل در رأی به اصحاب دعوا، این امکان را می‌دهد که بر صحت حکم نظارت کنند و بدانند چه اسبابی نظر دادرسان را له یا علیه آنها برانگیخته است؛ به علاوه ذکر جهات و اسباب مورد حکم، به اصحاب دعوا این امکان را می‌دهد تا چنانچه رأی را به صواب نیابند در مقام اعتراض و تجدیدنظرخواهی هم خود را صرف اثبات بی‌اساس بودن آن جهات و اسباب نمایند و توجه دادگاه عالی را به بی‌پایه بودن استدلال رأی معترض عنه جلب کنند.^۲ پس این قاعده، یکی از وثیقه‌های آزادی عمومی و حافظ حقوق شهروندی در جامعه است. پذیرفته شدن حکم، منوط به حصول قناعت عقلی از استدلالات مطرح شده در آن است. پذیرش مشروعیت قضاوت قضات منوط به انشای تصمیمات مستدل و مقنع است. مستدل بودن رأی منجر به تثبیت و ترویج فرهنگ عدم طرح دعاوی باطل و نیز پیشگیری از اعتراض‌های مکرر اصحاب دعوا به رأی دادگاه خواهد شد؛ چراکه اگر قاضی، دلایل ابرازی را در رأی خویش یک به یک برشمرد و علل رد و قبول آنها را اعلام دارد اصحاب دعوا به آن رأی قانع شده و از تجدیدنظرخواهی‌های مکرر می‌پرهیزند. اما غیرمستدل بودن رأی موجب اعتراض به آن و نهایتاً موجب اطاله دادرسی می‌گردد. بنابراین مستدل بودن احکام، حداقل متضمن تأمین فوایدی است

۱- ماده ۹ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۷۳/۴/۱۵: «قرارها و احکام دادگاهها باید مستدل بوده و مستند به قانون یا شرع یا اصولی باشد که بر مبنای آن حکم صادر شده است تخلف از این امر و انشاء رأی بدون استناد موجب محکومیت انتظامی خواهد بود».

۲- صالحی راد، محمد؛ همان، ص ۲۰.

که ذکر شد که می‌بایست در صدور رأی متقن به عنوان یکی از شاخصه‌های قانونی رأی قوی مورد توجه قضات صادرکننده رأی در محاکم قضایی قرار گیرد.

۲- مستند بودن رأی به قانون:

در نظام حقوقی ما که به صورت «قانون نوشته» است و مجموعه اوضاع و احوال حاکم بر هر دعوایی موجب می‌شود دعوا هنگام صدور رأی، قالب قانونی خود را پیدا کند؛ لذا عملی که دادرس دادگاه هنگام صدور رأی در هر مورد از پرونده‌های موضوع رسیدگی انجام می‌دهند، پیدا کردن جایگاه واقعی دعوا در قالب‌های قانونی است که اصطلاحاً به آن تعیین حکم شایسته برای هر دعوا بعد از تطبیق آن با قانون گفته می‌شود. پس باید مصداق و عنوان قانونی هر مورد یافته شود و نمی‌توان به جای مصداق از عموم و کلیت قاعده استفاده کرد.^۱ در همین زمینه بند ۴ ماده ۲۹۶ قانون آیین دادرسی مدنی در احصای مطالب محتوای دادنامه، ضرورت قید «جهات و دلایل و مواد استنادی» را متذکر شده است. اهمیت موضوع به حدی است که اصل ۱۶۶ قانون اساسی مقرر داشته است: «...که احکام دادگاهها باید مستند به مواد قانونی و اصولی باشد که بر اساس آن حکم صادر شده است». این قاعده اختصاص به آراء محاکم ندارد بلکه رعایت اصول عدالت و انصاف و پرهیز از شبهه اعمال حبّ و بغض یا تأثیر نفوذ اشخاص اطراف پرونده یا اطرافیان آنان و یا سایر عوامل غیرقانونی مؤثر احتمالی در قضیه، ایجاب می‌کند که رأی صادره از هر مرجع ذی صلاح رسیدگی کننده به دعوا، براساس استدلال و پس از تطبیق آن با قانون باشد. در غیر این صورت حکم صادره قابل تجدیدنظرخواهی به وسیله متضرر و موجب نقض به وسیله مرجع بالاتر خواهد شد. مستند بودن رأی به قانون و در صورت عدم امکان استناد به قانون، به سایر منابع و مأخذ معتبر در اصل ۱۶۷ قانون اساسی و ماده ۳ قانون آیین دادرسی مدنی و ماده ۲۱۴ قانون آیین دادرسی کیفری مورد تأکید واقع شده است. انشای رأی مستند مستلزم بررسی این امر است که چه ماده‌ای از مواد قانونی یا قاعده فقهی بر مسئله قابل اعمال است. تعیین قاعده قابل اعمال در نظام‌های حقوقی مختلف متفاوت است. در نظامی مانند «کامن لو» که قواعد حقوقی،

۱- صدقی قوشچی، زیداله؛ تخریفات ساختمانی در نظام حقوقی ایران، چاپ دوم، انتشارات جنگل، ۱۳۸۳، ص ۳۸۵.

مستخرج از رویه‌های قضایی استرژ این امر به صورت تنظیم قاعده از قضیه‌ی سابق تحقق می‌یابد اما در نظام حقوقی نوشته، مسأله، تشخیص ماده‌ی قانونی قابل اعمال بر قضیه است. برای تشخیص ماده‌ی قانونی قابل اعمال باید عناصر واقعه را شناخت و برای مشخص کردن عناصر و ارکان واقعه باید قاعده را پیدا نمود؛ در واقع ذهن قاضی باید میان این دو امر در رفت و برگشت باشد و چنین توانایی‌ای، روحی آماده برای قضاوت می‌طلبد.^۱ در انشای رأی بیشترین توجهات بلکه تمام توجهات باید به سمت قانون باشد. جامه‌ی رأی را باید نخست با قامت قانون اندازه گرفت؛ به عبارتی، خود رأی یعنی قالب‌گیری قضایا با قانون. قاضی سخنگوی قانونگذار است و وظیفه‌ی او انطباق مصادیق با احکام قانون است. بر این اساس تا زمانی که قانون وجود نداشته باشد اصل بر جواز است و هیچ محکمه‌ای صالح به تعقیب مجرمین نیست. ارتکاب هر رفتاری ولو خلاف اخلاق یا مضر به نظم عمومی، تا زمانی که از طرف قانون‌گذار منع نشده است مباح و جایز است. لذا در صورت فقدان نص یا سکون قانون، قاضی مکلف به صدور حکم برائت است. اعطای این حق و تکلیف (تعیین جزا و مجازات) به قانون‌گذار، خواست طبیعی افراد جامعه در طول تاریخ بوده است. این اصل در ماده‌ی ۱۱ اعلامیه‌ی جهانی حقوق بشر مصوب ۱۹۴۸ سازمان ملل متحد و مواد ۹ و ۱۴ و ۱۵ میثاق بین‌الملل حقوق مدنی و سیاسی مصوب ۱۹۶۴ همان سازمان، که هر دوی آن به امضای دولت ایران رسیده است، تأکید شده و دولت‌های عضو را مکلف کرده است که آن را در مقررات و حقوق داخلی خود لحاظ کنند. با تصویب ماده ۲۱۴ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۷۸، زمینه‌ی تردید و بی‌اعتباری این اصل را فراهم نمودند.^۲ استناد به منابع فقهی معتبر یا فتاوای معتبر در آرای کیفری با اشکال رو به روست؛ زیرا از یک طرف با اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها در تعارض است؛ چراکه بر اساس این اصل، دادگاه حق ندارد برای تعیین جرم و مجازات به غیر قانون عمل کنند. از طرف دیگر، تشخیص منابع فقهی و فتاوای معتبر برای قاضی غیرمجتهد که بیشترین قضات دادگاهها را تشکیل می‌دهند به سختی امکان‌پذیر است و اگر قضات چنین اختیاری داشته باشند موجب تشتت آرا و چندگانی آنها

۱- صالحی راد، محمد؛ آیین نگارش آراء قضای، چاپ دوم، انتشارات مجد، ۱۳۸۸، ص ۱۷۱.

۲- کلانتری، کیومرث؛ بحران در حقوق کیفری ایران، رساله برای اخذ درجه دکترا، به راهنمایی دکتر محمدجعفر حبیب زاده، دانشگاه تربیت مدرس (تهران)، ۱۳۸۱، ص ۱۹۸.

خواهد شد. مع‌الوصف، مستند بودن رأی به عنوان یکی از شاخصه‌های قانونی رأی قوی که در قوانین مختلف به آن پرداخته شده است از اهمیت خاصی برخوردار است و یکی از شروط قضاوت صحیح و مستدل، شناختن مواد قانونی، قواعد حقوقی، حدود دلالت تعاریف قانونی و مانند آنهاست. بی‌توجهی به این امر هم موجب نقض آرا می‌شود؛^۱ چراکه دادگاه، قانون‌گذار دعوی نیست؛ مجری آن است و باید چنان حکم کند که قانون مقرر کرده است. اجرای این تکلیف باید در متن حکم بیاید تا دو طرف دعوی و دیوان عالی به روشنی مستند حکم را دریابند و قاضی، خود را در صدور رأی آزاد نبیند.^۲ استناد قانونی تصمیم، پشتوانه و تضمین‌کننده‌ی جنبه‌ی قانونی تصمیم است. تصریح دادرس به مبانی حکم، تضمین مهمی برای حق و اقتدار قانون در دادگاه است. این تضمین زمانی ایفای نقش می‌کند که بین تصمیم و استناد قانونی آن ارتباط و پیوستگی وجود داشته باشد. بر این اساس باید توجه داشت که رأی دادگاه در مرحله‌ی اول باید مستند به مواد قانونی و اصولی باشد که براساس آن رأی صادر شده است و در مرحله بعد، در مواردی که در اجرای اصل ۱۶۷ قانون اساسی بر اساس منابع معتبر اسلامی یا فتاوی معتبر، رأی صادر شده باشد این موارد نیز باید به صورت دقیق ذکر شده باشد.

۳- موجه بودن «قاعده لزوم توجیه رأی»:

به موجب اصل یکصد و شصت و ششم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و ماده‌ی ۲۱۴ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری مصوب ۱۳۷۸ و ماده‌ی ۹ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۳، حکم دادگاه باید مستدل، مستند و موجه باشد.^۳ مفهوم «موجه» مستلزم بررسی بیشتر است. موجه بودن حکم به معنی مقبولیت عقلانی آن است. بدین معنا که استدلال دادگاه که رأی بر آن متکی و به مواد قانونی یا قواعد حقوقی استناد شده است از نظر عقلی و منطقی قابلیت پذیرش داشته باشد؛ زیرا عقلایی بودن حکم

۱- زراعت، عباس و مهاجری، علی؛ آیین دادرسی کیفری، ص ۱۳۰.

۲- کاتوزیان، ناصر؛ مقدمه علم حقوق و مطالعه در نظام حقوقی ایران، چاپ ۲۶، نشر شرکت سهامی انتشار، ص ۱۵۳.

۳- اصطلاح «موجه» در اصل یکصد و شصت و ششم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران قید نشده، اما در دو ماده‌ی ۲۱۴ و ۹ مذکور به آن اشاره شده است.

صادره، از جهات موجه بودن حکم است. موجه بودن، نتیجه‌ی مستدل و مستند بودن است. اگر رأی دادگاه مستدل و مستند باشد موجه نیز خواهد بود. ممکن است ایراد شود که اگر چنین بود نیازی به افزودن لفظ «موجه» در کنار الفاظ «مستدل» و «مستند» نبود. در پاسخ باید گفت مفهوم «موجه بودن»، مستحیل و مستتر در دو مفهوم اول است و به اعتباری حالت استقلالی نیز دارد. رأی دادگاه نمی‌تواند متضمن استدلال بر محکومیت شخص و نتیجه‌ی آن برائت وی باشد. به این اعتبار، موجه بودن، بیشتر ناظر به نتیجه‌ی رأی است و به اعتباری باید میان صغرا و کبرای حکم، رابطه‌ی منطقی برقرار باشد.^۱ مع‌الوصف، موجه بودن آرا و سایر قواعدی که گاه به دلیل اهمیت در قانون اساسی نیز پیش بینی شده‌اند یکی از روش‌های تضمین‌کننده‌ی امنیت قضایی است و ضرورت دارد که احکام دادگاهها موجه باشد و بدون دلایل منطقی و قانونی حکم و یا قرار صادر نکنند.^۲

۴- رعایت اصول حقوقی در صدور آرا:

اصول حقوقی، احکامی کلی و دائمی هستند که منشأ وضع قواعد جزئی قرار می‌گیرند و نماینده‌ی ارزش‌های حاکم بر یک نظام حقوقی می‌باشند. کلی بودن اصول سبب می‌گردد تا با نهادی رو به رو باشیم که در برگیرنده‌ی راه‌حل‌های متعدّد بوده و قابل صدق بر مصادیق گوناگون است و این امر دادرس را در مواجهه با مسائل حقوقی مختلف یاری می‌رساند؛ چرا که تمامی راه‌حل‌ها در قانون پیش‌بینی نشده است. دائمی بودن اصول حقوقی بدان سبب است که بر مبانی و نیروهای سازنده‌ی حقوق تکیه دارد؛ به عبارت دیگر، اصول حقوقی ریشه در اخلاق، عرف، مذهب، عقل و پایه‌های تمدن یک ملت داشته و همان قدر که تغییر این نیروها کند و گاه ناممکن است اصول حقوقی نیز پایدار و بدون تغییر باقی می‌مانند. در نظام‌های حقوقی مختلف، اصول حقوقی، یک منبع حقوق به شمار می‌رود و دادگاهها می‌توانند به استناد آنها رأی صادرکنند. در مورد اصول نوشته شده در قانون می‌توان گفت که محاکم بر اساس اختیاری که خود قانون‌گذار بدان‌ها داده است به اصول توسل می‌جویند و در مورد اصل نانوشته نیز بنا به

۱- مجله حقوقی دادگستری؛ سال ۷۴، شماره ۷۰، تابستان ۸۹، مقاله لطمه به اساس حکم، منصور احمدی، ص ۱۰.

۲- آخوندی، محمود؛ آیین دادرسی کیفری (اندیشه‌ها)، جلد چهارم، چاپ اول، انتشارات اشراق، شهریور ۷۹، ص ۵۴.

رسالتی که قضات در تحقق نظم و عدالت دارند، استناد به آنها قابل توجیه است. در نظام «رومی - ژرمنی»، قانون مهم‌ترین منبع حقوق به شمار می‌آید و اصول مبنایی قوانین که روح آنها را تشکیل می‌دهد به منزله قانون بوده و در میان منابع حقوق، اعتباری فراتر از عرف و دکترین دارد. در نظام «کامن لا» که رویه قضایی مهم‌ترین منبع است، اصول حقوقی مورد توجه دادگاهها است و قانون نوشته تنها بر مبنای این اصول شکل می‌گیرند؛ بنابراین می‌توان اصول حقوقی را منبع دوم این خانواده‌ی حقوقی دانست. در حقوق ایران با توجه به ذکر اصول حقوقی در ماده‌ی ۳ ق.آ.د.م. جدید، منبع بودن اصول، محرز است و دادگاهها نیز در موارد متعدد به اصول مختلف حقوقی استناد کرده‌اند. اصول نوشته‌ی حقوق که خود یک ماده‌ی قانونی محسوب می‌شدند در کنار قانون، منبع درجه‌ی اول حقوق ایران به شمار می‌آیند. بر این اساس اصول حقوقی را می‌توان راهنمای رأی قضایی و پایه‌ی رویه‌ی قضایی دانست؛ چراکه آرای قضایی باید در راستای اصول حقوقی باشد و تصمیماتی که دادرس اتخاذ می‌کند وقتی می‌تواند به رویه تبدیل شود که مبتنی بر اصول حقوقی باشد. از آنجاکه اصول کلی با عادات و رسوم، اخلاق و مذهب جامعه همبستگی دارند قضات در صدور رأی می‌کوشند تا با در نظر گرفتن این اصول و یا استناد به آنها رأی خود را با خواست و اندیشه‌ی حاکم بر اجتماع، هماهنگ سازند. استناد به اصول حقوقی در فراسوی قوانین و مقررات وسیع و پراکنده، همچنین گویای گرایش مراجع قضایی برای رسیدن به تداوم و هماهنگی (یکپارچگی) سیستم حقوقی است. اعتقاد محاکم یک کشور به اصول حقوقی و گنجاندن آن در دل رأی خود، نشانگر سلطه‌ی یک حقوق پیشنهاد شده توسط قضات است که از طریق اصول حقوقی به یک نتیجه‌گیری منطقی منتهی می‌شود و این امر، آرای دادگاهها را در تحقق عقلانیت حقوقی جامعه دخیل می‌کند؛ چراکه عقلانیت، فرایند به کارگیری ابزارهای متناسب با هدفی پیشرونده است و اصول حقوقی به عنوان رشته‌ای از گزاره‌های عقلانی به هم پیوسته، قواعد حقوقی را در راه رسیدن به یک هدف واحد بسیج کرده و حرکت معقول حقوق را به سوی کمال مطلوب تأمین می‌کند. آرای که بر اساس اصول صادر شده‌اند؛ علاوه بر آنکه برای دیگر قضات، این الزام معنوی را پدید می‌آورد که از آنها تبعیت کنند؛ حقوقدانها را به تقویت آنها وامی‌دارد. همچنین هیأت عمومی دیوانعالی کشور نیز در مواجهه با دو رأی متضاد، رأی را به عنوان وحدت رویه بر خواهدگزید که از اصول حقوقی دور نباشد؛

مع الوصف، استناد به اصول بدیهی و مسلم حقوقی و استدلال رأی بر پایه‌ی آنها، دارای این مزیت است که مداخله قاضی در تفسیر قانون را هنجارمند می‌سازد و آنان را از صدور رأی بر مبنای احساس مبهم شخصی باز می‌دارد.^۱

۵- ممنوع بودن از دادن حکم کلی و تعیین تکلیف به صورت خاص:

بیان اراده‌ی شخص که به وسیله‌ی تشکیلات مملکتی، واجد شغل قضاوت گردیده و در مورد یک امر معینی، بیانگر حقوق قابل اجرا نسبت به آن مورد خاص است «رأی» نامیده می‌شود؛ بنابراین رأی قاضی، بیانگر یک قاعده‌ی حقوقی نسبت به موارد متعدد و نامعین نیست؛ بلکه راه حل او برای همان مورد مطرح اعتبار دارد؛ همچنین رأی دادگاه نباید حاکی از مقررات کلی و توصیه‌ای و تئوری باشد؛ بلکه تصمیم متخذه‌ی دادگاه بایستی بر مصادیق عینی موجود شکل گیرد. به علاوه صدور دستور و خط مشی راجع به رفتار آینده‌ی تمامی افراد در یک رأی، منتفی است.^۲ مقررات ماده‌ی ۴ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی و ماده‌ی ۳ قانون اجرای احکام مدنی که در مقام بیان یکی از شاخصه‌های قانونی رأی متقن و قوی است مقرر داشته است: «دادگاهها مکلفند در مورد هر دعوا به طور خاص تعیین تکلیف نمایند و نباید به صورت عام و کلی حکم صادر کنند». به دلالت مواد یاد شده، دادگاه در موضوعی که نزد او مطرح است باید به طور خاص تعیین تکلیف کند؛ به عنوان مثال: چنانچه همسایه‌ای به زمین مجاور ملک خود در باز کند و مالک زمین برای انسداد درب به دادگاه دادخواست بدهد پس از رسیدگی، دادگاه باید در خصوص این زمین حکم صادر کند و مجاز نیست به طور عام و کلی در حکم خود مثلاً قید نماید که «هیچ‌ای نباید به زمین مجاور ملک خود در باز کند». و یا در پرونده‌ی تخلیه به علت انقضای مدت، دادگاه نباید در حکم خود اعلام نماید «دادگاه علاوه بر تخلیه‌ی منزل موضوع حکم، مقرر می‌دارد همه مستاجرین باید پس از انقضای موعد اجاره، مورد

۱- صادقی، محسن؛ اصول حقوقی و جایگاه آن در حقوق موضوعه، چاپ اول، نشر میزان، پاییز ۸۴، صص ۱۴۷ و ۱۴۸.

۲- گلدوزیان، ایرج؛ کلیات و مقدمه علم حقوق، چاپ اول، انتشارات مجد، ۱۳۸۶، ص ۳۱.

اجاره را تخلیه نماید»^۱. دادگاه به صورت کلی نیز نباید حکم صادر کند؛ مثلاً در دعوای مطالبه‌ی ضرر و زیان ناشی از عدم انجام تعهد، دادگاه بر فرض احراز صحت دعوای خواهان نباید در حکم خود به طور کلی قید کند که خوانده را به پرداخت کلیه‌ی خسارات خواهان محکوم می‌کند؛ بلکه باید دقیقاً مشخص نماید چه مبلغی به خواهان پرداخت شود؛ چراکه حکم دادگاه باید دارای موضوع معین باشد و به طور خاص تعیین تکلیف نموده باشد تا امکان اجرای آن فراهم گردد؛ بنابراین به اعتبار قاعده‌ی ممنوع بودن قضاات از دادن حکم کلی، اعتبار رأی، محدود به دعوی و دو طرف آن است؛ چراکه اگر قرار بر این شود که هر دادرس بتواند نظر خود را به صورت قاعده کلی اعلام کند و این نظر، او و سایرین را پای‌بند سازد دیری نخواهد پایید که در هر گوشه‌ای از کشور قاعده‌ی خاصی حکم فرما شود و اصل تساوی مردم در برابر قانون و وحدت حقوقی دچار اختلال گردد. لذا رعایت قاعده‌ی یاد شده به عنوان یکی از شاخصه‌های رأی متقن در زمان صدور رأی از سوی قضاات الزامی است.

۶- توصیف رأی از حیث قابلیت اعتراض و تجدیدنظرپذیری:

به موجب تبصره‌ی یک ماده‌ی ۲۸ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، دادگاه باید در ذیل رأی خود قابل تجدیدنظر بودن یا نبودن رأی و مرجع تجدیدنظر آن را معین کند. این حکم در تبصره‌ی ۳ ماده‌ی ۳۳۹ قانون آیین دادرسی مدنی نیز به شرح زیر بیان شده است: «دادگاه باید در ذیل رأی خود قابل تجدیدنظر بودن یا نبودن رأی و مرجع تجدیدنظر آن را معین نماید...»؛ به عبارت دیگر دادگاه مکلف است در رأی صادره آن را از حیث قابلیت تجدیدنظر توصیف نماید. آراء متعددی از دادگاه عالی انتظامی قضاات صادر گردیده که اکثراً توصیف غیردقیق حکم را تخلف انتظامی محسوب نموده است.^۲ نصوص مزبور که دادگاه را مکلف نموده

۱- مهاجری، علی؛ مسبوط در آیین دادرسی مدنی، جلد اول، چاپ اول، انتشارات فکر سازان، ۱۳۸۷، صص ۵۸ و ۵۹.

۲- در حکمی که دادگاه غیاباً صادر کرده تصریح به غیابی یا حضوری بودن آن نشده و ذیلاً آن را قابل استیناف معرفی کرده تخلف است زیرا حکم غیابی وقتی قابل استیناف است که مدت اعتراض آن گذشته باشد و قبل از انقضاء مدت اعتراض، نمی‌توان از آن استیناف خواست و بنابراین معرفی شدن حکم به قابل استیناف بودن صریح در توصیف آن به حضوری است، حکم شماره ۱۱۴۷-۱۱-آبان ۱۳۱۱، م.ع.ا.ق. شهیدی، موسی، موازین قضایی (حقوقی - جزایی - اداری) محکم عالی انتظامی قضاات از نظر تخلف اداری انتشارات علمی، تهران، چاپ سوم، سال ۱۳۴۰، ش ۳۹، ص ۲۱۱.

ذیل رأی خود قابل تجدیدنظر بودن آن را معین نماید علی‌الظاهر در جهت رعایت مصالح محکوم‌علیه است که ممکن است اطلاعات حقوقی لازم در تشخیص قابلیت شکایت حکم را نداشته باشد. البته مقررات یاد شده، خاص آرای دادگاههاست و ارتباطی به تصمیمات نهایی دادسرا ندارد. در مورد دادسرا و تکلیف به ذکر قابلیت اعتراض قرار صادره این مرجع فقط از ماده‌ی ۱۴۷ قانون آیین دادرسی کیفری به دست می‌آید؛ به موجب این ماده: «قرار تأمین باید به متهم ابلاغ شود. در صورتی که قرار صادره منتهی به بازداشت وی گردد نوع قرار در برگ اعزام درج می‌شود؛ چنانچه متهم به منظور جلوگیری از تبانی، بازداشت شده باشد این جهت نیز در برگ اعزام قید می‌گردد.

تبصره - در صورتی که قرار صادره قابل اعتراض باشد صادرکننده‌ی قرار مکلف است قابل اعتراض بودن قرار را به متهم تفهیم و در پرونده قید نماید». مستفاد از تبصره‌ی ماده‌ی ۱۴۷ قانون آیین نامه دادرسی کیفری ذکر قابلیت اعتراض در قرار تأمین منتهی به بازداشت و حتی تفهیم حق اعتراض به متهم است. قرارهای دیگری نیز در دادسرا قابلیت اعتراض دارند که در بند (ن) ماده‌ی ۳ اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب به آن اشاره و تصریح شده است؛ بنابراین اگر ضرورتی به ذکر باشد ذکر قابلیت اعتراض است نه ذکر قطعیت؛ زیرا تصمیمات نهایی دادسرا و تصمیماتی که موجودیت آنها مستلزم دو امضا در دادسراست هرگز در زمان صدور، قطعی تلقی نمی‌شوند و در فرضی که امضای دوم یعنی امضای دادستان نیز به قرار صادره ملحق شود این امر الزاماً دلیل قطعیت قرار صادره نخواهد بود جز در مورد قرار مجرمیت که مستقلاً و توسط متهم قابل اعتراض نیست و عدم امکان اعتراض نسبت به قرار مجرمیت به منزله‌ی قطعی بودن آن نیز نمی‌باشد؛ زیرا چه بسا در مرحله‌ی دادرسی قرار مجرمیت و کیفرخواست صادره، به حکم برائت متهم منجر شود.^۱ مضافاً اینکه در خصوص رأی صادره از محکمه، چنانچه دادگاه صادرکننده‌ی رأی، آن را قطعی اعلام نموده باشد در حالی که به ادعای محکوم‌علیه، فی‌الواقع قابل تجدیدنظر باشد محکوم‌علیه می‌تواند تجدیدنظرخواهی نماید و دادگاه بدوی باید پرونده را جهت اقدام مقتضی به دادگاه تجدیدنظر ارسال دارد. مع‌الوصف در قوانین مختلف از جمله قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۷۹ و قانون آیین دادرسی کیفری ۷۸ و

۱- معاونت آموزش قوه قضاییه؛ ارتقاء کیفیت رسیدگی در دادسرا، چاپ اول، نشر قضا، بهار ۸۸، صص ۵۷۵۶، صص ۵۷۵۶.

قانون اصلاح قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب، به لزوم توصیف رأی صادره از سوی مرجع صادرکننده آن به عنوان یکی از شاخصه‌های قانونی رأی قوی و مستحکم، پرداخته شده که بسیار حائز اهمیت است؛ چراکه علی القاعده با توجه به توصیفی که دادگاه از رأی صادره در خود رأی به عمل آورده است محکوم علیه یا معترض، طریق شکایت خود را انتخاب می‌نماید. روشن است که چنانچه توصیف دادگاه دقیق نباشد و محکوم علیه طریق شکایت را با توجه به توصیف مزبور انتخاب نماید شکایت باید مردود اعلام گردد.

۷- وضوح و شفافیت در اعلام رأی:

کار اصلی یک مرجع قضایی عبارت است از صدور رأی. نظام مدیریت کیفیت باید به سمت بهینه‌سازی کارها از طریق اداره کردن پرونده‌ی قضایی حرکت کند. این نظام، فرایندها را در نظر گرفته و در سطح اقدامات درون سازمانی جهت‌دهی شده به سمت کنترل کیفیت جای می‌گیرد. اعمال این نظام مستلزم آن است که حوزه‌ی مسئولیت‌ها به طور جدی بازتعریف شده و شیوه‌ی انجام فعالیت‌ها در بخش‌های مختلف دادگستری، همسان‌سازی و همگون شود. به طور عمده، مطالبات مراجعه‌کنندگان دادگستری، به مدت زمان صدور رأی و نیز محتوای رأی صادره ناظر است. این دغدغه‌ها تحت عنوان اهداف سیاست کیفی، مدنظر قرار می‌گیرند. سیاست کیفی باید به سمت تقلیل و مدت زمان بین لحظه‌ی اقامه‌ی دعوا و لحظه‌ی صدور رأی و ارتقای محتوای رأی و نیز وضوح و شفافیت در اعلام رأی برود. صرفنظر از نتیجه‌ی دعوا، محتوای رأی باید به گونه‌ای باشد که مراجعه‌کننده را متقاعد کند به این که حقوقش رعایت شده است و راه حلی که با ادله‌ی کافی اتخاذ شده همان راه حلی است که باید اتخاذ می‌شد؛ در نتیجه نگارش رأی باید برای اطراف دعوا واضح و قابل فهم باشد. رأی صادره باید صریح و روشن باشد به نحوی که مخاطب مقصود و مدلول رأی را به خوبی دریافت کند. وضوح و شفافیت در اعلام رأی به عنوان یکی از شاخصه‌های قانونی رأی قوی و متقن نه تنها باعث می‌شود تا از این رهگذر اصحاب دعوا به راحتی با رأی صادره ارتباط برقرار کرده و نسبت به قانونی و صحیح بودن نظر اتخاذی، متقاعد شوند؛ بلکه بر قوت و استحکام رأی خواهد افزود.

۱- فُرتیه، ونسانت؛ قابلیت اعمال استانداردهای ایزو ۹۰۰۱ در فعالیت قضایی، ترجمه حامد رحمانیان، مجله حقوق دادگستری، شماره ۶۷، سال ۷۳، صص ۱۵۷ و ۱۵۸.

۸- صدور رأی در چارچوب خواسته‌ی خواهان:

هدف اصلی از اقامه‌ی دعوی توسط خواهان، حصول خواسته‌ی دعوی است. به همین دلیل خواهان باید در دادخواست تقدیمی، به طور منجز خواسته‌ی خود را معین و در ستون خواسته قید نماید. این «خواسته» مبنای رأی دادرسی خواهد بود؛ چراکه در محدوده‌ی آن، قاضی به صدور رأی مبادرت می‌ورزد. اگر خواهان مستحق میزان بیشتری از آنچه به عنوان «خواسته» در دادخواست تقدیمی قید کرده، باشد دادگاه نمی‌تواند آن را موضوع حکم قرار دهد؛ زیرا صدور حکم به میزان بیش از خواسته‌ی مندرج در دادخواست از موارد اعاده‌ی دادرسی است.^۱ بنابراین چنانچه دادگاه خارج از خواسته‌ی خواهان رأی صادر کند اقدامی بدون مجوز انجام داده است. به عنوان مثال: چنانچه خواسته‌ی خواهان خلع ید بوده و دادگاه، منافع را نیز مورد حکم قرار داده باشد مطابق ماده‌ی ۴۰۳ قانون آیین دادرسی مدنی رأی دادگاه در مورد منافع نقض بلاارجاع خواهد شد.^۲ اینکه دادگاه نباید خارج از خواسته‌ی خواهان انشای رأی نماید به عنوان یکی از شاخصه‌های قانونی رأی قوی و متقن نه تنها در ماده‌ی ۴۰۳ قانون مذکور مورد توجه قرار گرفته است بلکه در بند یک ماده‌ی ۴۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی به عنوان اولین جهت اعاده‌ی دادرسی پیش بینی شده است که مقرر می‌دارد: «موضوع حکم، مورد ادعای خواهان نبوده باشد»؛ بنابراین در صورتی که دادگاه نسبت به موضوعی حکم صادر نموده باشد که مورد ادعای خواهان نبوده است حکم مزبور در صورتی که به صورت قطعی صادر شده و یا قطعی شده باشد قابل اعاده‌ی دادرسی است. برای تشخیص اینکه حکم در موضوعی صادر شده که مورد ادعا بوده یا نبوده است باید خواسته‌ی دعوا با لحاظ توضیحات فوق، با مفاد یا منطوق حکم انطباق داده شود و چنانچه در این بخش مطلبی مورد حکم قرار گرفته باشد که خواسته‌ی خواهان تلقی نمی‌شود این جهت اعاده‌ی دادرسی محقق خواهد شد.^۳ مضافاً اینکه صدور حکم به بیشتر از خواسته که در بند ۲ ماده‌ی ۴۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی مورد توجه قانونگذار قرار گرفته است به اصل تکلیف دادگاه در صدور رأی در چارچوب خواسته، خدشه وارد می‌نماید؛ بنابراین دادگاه در صدور رأی باید محدوده‌ی خواسته را رعایت نماید و نمی‌تواند در موضوعی رأی صادر کند که مورد

۱- واحدی، قدرت اله؛ آیین دادرسی مدنی، جلد دوم، چاپ اول، نشر میزان، پاییز ۷۷، ص ۱۷۴.

۲- مهاجری، علی؛ مبسوط در آیین دادرسی مدنی، ص ۴۱۳.

۳- شمس، عبدالله؛ آیین دادرسی مدنی، جلد دوم، چاپ دوم، نشر میزان، پاییز ۸۱، صص ۴۶۴ و ۴۶۵.

خواسته نبوده است یا بیشتر از مورد خواسته باشد؛ چرا که رعایت این تکلیف منتج به صدور آرای متقن و مستحکم و سازگار با اصول دادرسی است و بر عکس صدور حکم خارج از خواسته، حاکی از فقدان قوت در رأی صادره است.

۹- توجه به قواعد و اصول مربوط به صلاحیت:

یکی از اساسی‌ترین موضوعاتی که در دادرسی‌های حقوقی و کیفری باید مورد توجه قرار گیرد صلاحیت مرجع رسیدگی‌کننده است. در صورتی که رسیدگی به امری مطابق مقررات قانونی از مرجعی درخواست شده باشد مرجع مزبور مکلف است چنانچه در رسیدگی به امر مطروحه صالح باشد و یا به عبارت دیگر به موجب قانون مأمور رسیدگی به آن باشد نسبت به آن رسیدگی و به صدور رأی اقدام نماید. صلاحیت، تکلیف و حقی است که مراجع قضاوتی در رسیدگی به دعاوی و شکایات، به حکم قانون دارا می‌باشند. پیش‌بینی مراجع قضاوتی و دامنه‌ی صلاحیت آنها، در قانون و منوط نمودن رسیدگی و صدور رأی مرجع قضاوتی به صلاحیت آن، بر لزوم قانونی بودن تشکیل و صلاحیت مراجع قضایی مندرج در اصول ۳۴، ۳۶ و ۱۵۹^۱ قانون اساسی مبتنی است؛ بنابراین هر مرجع قضاوتی در صورتی می‌تواند و مکلف است به امری رسیدگی نماید که این امر به موجب قانون در حیطه‌ی صلاحیت آن قرار داده شده باشد.^۲ رعایت قواعد و اصول مربوط به صلاحیت به عنوان یکی از شاخصه‌های قانونی رأی متقن از سوی مرجع قضاوتی صادرکننده رأی، در قانون اساسی و قوانین عادی اعم از آیین دادرسی مدنی و کیفری مورد توجه قرار گرفته است که عدم رعایت قواعد مربوط به صلاحیت، موجب نقض آرا و بدون اثر شدن اقدامات مرجع قضایی غیرصالح خواهد شد. به عبارت دیگر، عدم رعایت قواعد صلاحیت، به دلیل اینکه مربوط به نظم عمومی جامعه و از قوانین آمره است و نه «مخیره» یا «تخخیری»، فلذا موجب نقض حکم و کأن لم یکن شدن آن می‌گردد.

۱- دادخواهی حق مسلم هر فرد است و هر کس می‌تواند به منظور دادخواهی به دادگاههای صالح رجوع نماید. (اصل ۳۴ قانون اساسی).

حکم به مجازات و اجرای آن باید تنها از طریق دادگاه صالح و به موجب قانون باشد. (اصل ۳۶ قانون اساسی).
مرجع رسمی تظلمات و شکایات دادگستری است. تشکیل دادگاهها و تعیین صلاحیت آنها منوط به حکم قانون است. (اصل ۱۵۹ قانون اساسی).

۲- شمس، عبدالله؛ آیین دادرسی مدنی، جلد اول، چاپ اول، نشر میزان، پاییز ۸۰، صص ۳۹۳ و ۳۹۴.

۱۰- عدم تناقض در مفاد رأی:

یکی دیگر از شاخصه‌های قانونی رأی قوی و مستحکم که در بند ۳ ماده‌ی ۴۲۶ قانون آیین دادرسی مدنی به آن پرداخته شده است عدم تناقض و تضاد در مفاد حکم است. اصطلاح «مفاد» حکم در مواردی که به مفهوم اعم به کار می‌رود همان «معنی» حکم است؛ یعنی آنچه که بخش‌های مختلف حکم اعم از اسباب موجهه و مفاد به معنی اخص برآن دلالت دارد. تضاد در مفاد حکم بدین معنی، در صورتی محقق می‌شود که اسباب موجهه حکم و مفاد آن به معنی اخص، در تضاد و اختلاف باشند. اصطلاح «مفاد» مقرر در این نص را باید در دو مفهوم اعم و اخص آن تفسیر نمود. «مفاد» به معنی اخص، عبارت از آن بخش حکم می‌باشد که موضوع مورد اختلاف طرفین به موجب آن فصل و اعلام می‌گردد و به آن بخش آمره و حکم به معنی اخص و یا منطوق حکم نیز گفته می‌شود. در مفاد رأی نباید تضاد باشد به گونه‌ای که یک قسمت از رأی، قسمت دیگر آن را نقض کند؛ مانند این که خواهان در دادخواست تقدیمی خواسته‌ی خود را صدور حکم خلع ید غاصبانه و اجرت‌المثل ایام تصرف غاصبانه قرار داده باشد و دادگاه در حکم صادره ادعای خواهان مبنی بر غاصبانه بودن تصرفات خوانده‌ی دعوی را مردود دانسته و دلیل آن را مبیعه‌نامه‌ای قرار دهد که خوانده دفاعاً ابراز داشته است و در عین حال حکم به محکومیت خوانده به پرداخت اجرت‌المثل نیز به نفع خواهان صادر کند. بدیهی است که صدر و ذیل این رأی همخوانی ندارند. اگر تصرفات خوانده‌ی دعوی، غاصبانه نیست و مالکانه یا به ادعای مالکیت است پس چرا به پرداخت اجرت‌المثل ایام تصرف محکوم شده است؟! و اگر ید او غاصبانه است پس چرا حکم به رد دعوی خلع ید داده شده است؟! یا اینکه دادگاه، ضمن اینکه در اصل دعوا، خواهان را محکوم به بی‌حقی نموده خوانده را نیز محکوم به پرداخت حق‌الوکاله‌ی وکیل خواهان کرده است در حالی که پرداخت حق‌الوکاله‌ی وکیل خواهان از سوی خوانده، به موجب قانون، از جمله مستلزم محکومیت خوانده در اصل دعوا می‌باشد؛ بنابراین رعایت این شاخصه‌ی قانونی در صدور آرای متقن و مستحکم مستلزم تسلط قاضی به قوانین و پرونده می‌باشد تا از استناد به مواد و اصول متضاد اجتناب نماید و قسمتی از رأی، قسمت دیگر آن را نفی و نقض نکند؛ چراکه اساساً رأی می‌بایست به نحوی انشا گردد که قابل فهم و خالی از تعارض و تناقض باشد؛ به عبارت دیگر صدر و ذیل رأی می‌باید با هم ارتباط منطقی و سازگاری درونی داشته باشد. معنای رأی مستدل که بارها و بارها مورد تأکید و تجویز قانونگذار قرار گرفته همین است.

۱۱- ذکر مشخصات اصحاب دعوا یا نماینده قانونی آنان:

رأی دادگاه اعم از حکم یا قرار، در واقع مهم‌ترین قسمت دادرسی است؛ چراکه متضمن تصمیم قضایی است و نتیجه رسیدگی‌های دادگاه را در بردارد. مطابق ماده‌ی ۲۹۵ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی، پس از اعلام ختم دادرسی، دادگاه باید در صورت امکان در همان جلسه نسبت به انشای رأی و اعلام آن به اصحاب دعوا اقدام نماید؛ در غیر این صورت حداکثر ظرف یک هفته انشا و اعلام رأی کند. قاضی دادگاه، بدواً تصمیم خود را به صورت پیش‌نویس - که قبلاً آن را «مُسَوِّده» می‌نامیدند - تحریر می‌کند. وقتی پیش‌نویس رأی تهیه شد مرحله‌ی بعد از آن پاک‌نویس رأی است که امروزه از آن به «تایپ» تعبیر می‌شود. رأی دادگاه پس از طی مراحل مذکور و امضای پاک‌نویس رأی توسط رئیس دادگاه یا دادرس، عنوان «دادنامه» را پیدا می‌کند. به موجب بند «ج» ماده‌ی ۲۱۳ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور کیفری «ذکر مشخصات طرفین دعوا» در دادنامه ضروری است؛ اگرچه در متن ماده‌ی مذکور تصریح نشده است که مراد از مشخصات چیست اما از توجه به ماده‌ی ۱۲۹ قانون مذکور درمی‌یابیم که مراد از مشخصات، اسم، اسم پدر، شهرت، فامیل، سن، شغل، عیال، اولاد و تابعیت است؛ زیرا در این ماده آمده است: «قاضی ابتدا هویت و مشخصات متهم (اسم، اسم پدر، شهرت، فامیل، سن، شغل، عیال، اولاد و تابعیت) و همچنین آدرس (شهر، بخش، دهستان، روستا، خیابان، کوچه و شماره‌ی منزل) او را دقیقاً سوال نموده ...». مضافاً اینکه مطابق ماده‌ی ۲۹۶ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی، ذکر نام و نام خانوادگی و محل اقامت اصحاب دعوی یا کسی که به نام متداعیین اصلی یا از طرف آنها اقامه دعوی کرده یا طرف دعوی واقع شده است، به عنوان یکی از مندرجات رأی دادگاه ضروری است؛ یعنی در دادنامه باید خصوصیات اصحاب دعوی قید گردد و اگر وکیل از طرف خواهان دادخواست داده یا از جانب خوانده دفاع نموده باید خصوصیات وکیل و از جمله اقامتگاه او را در برداشته باشد یا اگر قیّم به نام صغیر اقامه‌ی دعوی کرده یا طرف دعوی قرار گرفته است باید خصوصیاتش در دادنامه منعکس باشد؛ به عنوان مثال: چنانچه شکات یا خواهانها متعدد باشند مرجع قضایی نباید به جای ذکر مشخصات تک تک آنها، از عنوان شکات یا خواهانها یا از واژه‌ی «و غیره» برخلاف نص صریح قانون، استفاده کند. در رأی صادره از یکی از

شعب دادگاههای جزایی آمده است که «دادگاه با بررسی محتویات پرونده و ملاحظه اظهارات شهود، نظر به اینکه ثابت شد محل اختلاف، یک قطعه زمین زباله‌دانی محل بوده که وصل به روستا بوده و هیچ‌گاه کشاورزی نشده است تا تغییر کاربری بر وی صدق نماید به‌خصوص اینکه متهم، جانباز چهل درصد شیمیایی است و مراعات وی لازم، جرم استنادی را محرز ندانسته و با استناد به اصل براءت، متهم را تبرئه می‌کند...»^۱ دادگاه محترم صادرکننده رأی، از ذکر مشخصاتی که به موجب قانون، مکلف به درج آنها در دادنامه بوده است، خودداری کرده است اما «جانباز چهل درصد شیمیایی» را به عنوان یکی از مشخصات متهم در رأی درج کرده است که این نحوه اقدام، فاقد توجیه قانونی است.

۱۲- رعایت قواعد تفسیر قضایی:

تفسیری که دادرسان دادگاهها در مقام صدور رأی و تعیین حکم وقایع حقوقی از قانون به عمل می‌آورند تفسیر قضایی نام دارد. تفسیر قضایی اجتهاد دادرس برای استنباط و استخراج حکم قضیه از قانون است. این نوع تفسیر همیشه در کنار تطبیق و اجرای قانون مطرح می‌شود. اگر چه دادرس دادگاه تفسیر و تطبیق را در هم می‌آمیزد و هر دو را به صورت توأمان در نظر می‌آورد؛ با این حال تفسیر برای او در حکم وسیله است و تطبیق به منزله‌ی هدف. او قانون را به منظور تطبیق و اجرای آن تفسیر می‌کند. به همین خاطر قانون اساسی ما به هنگام بیان صلاحیت دادرسان در تفسیر قانون، آن را مقید به مقام تمیز حق نموده است (اصل هفتاد و سوم). با وجود ضرورت اعطای صلاحیت تفسیر قانون به دادرسان محاکم، برخی از صاحب نظران حقوق جزا اعطای چنین اختیاری را ممنوع دانسته و بعضی دیگر در درستی آن تردید کرده‌اند. وجود پاره‌ای قواعد و الزامات قانونی نظیر حاکمیت اصل قانونی بودن جرایم و مجازاتها و لزوم پایبندی به آثار و نتایج آن، همچون تفسیر محدود قوانین جزایی، منع توسل به قیاس و لزوم تفسیر شک به نفع متهم، جایی برای چنین تردیدهایی باقی نمی‌گذارد. به علاوه از آنجا که اعطای صلاحیت تفسیر قانون به قضات از سوی خود قانونگذار یعنی همان پارلمان منتخب مردم به عمل آمده است

۱- معاونت آموزشی قو قضاییه؛ توصیه و تحلیل علمی آرای قضایی، مسایل جزایی ۲ تغییر کاربری زراعی و باغ ها، چاپ اول، انتشارات جاودانه، سال ۱۳۸۸، ص ۵۳.

دیگر وجهی برای تردید در درستی تفسیر قانون به دست قاضی نمی‌ماند. حق قاضی در تفسیر، ریشه در قانون اساسی و قاعده‌ی «اقتناع وجدانی قاضی» دارد.^۱ به هر تقدیر تفسیر قاضی از قانون اعم از قوانین جزایی و غیر آن محدود به دعوایی است که به مناسبت آن و به منظور اعمال حاکمیت قانون بر آن به عمل آمده است و فقط نسبت به همان دعوی و همان موضوع معتبر است. ماده‌ی ۴ قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی، تفسیر قضایی موارد و مصادیق مشمول حکم قانون را معرفی می‌کند و از شمول دستور قانونگذار بر آنچه حقیقتاً مورد نظر او نیست جلوگیری می‌نماید. تفسیر دادرسان محاکم گاه موجب انصراف اطلاق یا تخصیص عموم قواعد و الزامات قانونی می‌شود و گاه سکوت قانونگذار را حمل بر معنایی می‌کند که به تدریج صورت یک قاعده‌ی قضایی و عرف مسلم به خود می‌گیرد و منشأ حقوق یا الزاماتی می‌گردد. به عنوان مثال: با وجود اطلاق ماده‌ی ۱۳ ق.آ.د.ک در خصوص لزوم صدور قرار اناطه در مواردی که ثبوت تقصیر متهم منوط است به ثبوت برخی از مبانی و مقدمات جرم، از جمله حق مالکیت در دادگاه حقوقی، رویه‌ی قضایی در تفسیری که از ماده‌ی مزبور به عمل آورده است اطلاق آن را منصرف به موارد اختلاف در مالکیت اموال غیرمنقول دانسته و صدور قرار اناطه را در خصوص اموال منقول، فاقد مصلحت و موجب بطلان جریان رسیدگی در امور جزایی تلقی کرده است.

بنابراین لازم است که در رأی دادگاه، قوانین و مقررات مرتبط با موضوع پرونده که نیاز به تفسیر دارند را تفسیر نموده تا مخاطب از مبانی تصمیم دادگاه و منطبق حاکم بر آن مطلع شود. رعایت اصول تفسیر قضایی در صدور آرا که به پاره‌ای از آنها نیز اشاره گردد موجب اتقان و استحکام رأی قضایی است و عدم رعایت قواعد و اصول تفسیر قضایی، اتقان رأی را مخدوش می‌کند. به عنوان نمونه: دادگاه حمل و نگهداری سلاحی که مشخصات سلاح جنگی و سلاح شکاری را نداشت منطبق با ماده‌ی ۲ قانون تشدید مجازات قاچاق اسلحه و مهمات و قاچاقچیان مسلح مصوب ۱۳۵۰ تشخیص نداد و متهم را به لحاظ ابهام و سکوت قانون، با توسل به اصل تفسیر مضیق قوانین جزایی، از اتهام تبرئه نمود.^۲ دیوان عالی کشور ضمن رد تقاضای

۱- امیدی، جلیل؛ تفسیر قانون در حقوق جزا، چاپ اول، انتشارات جاودانه، جنگل، ۱۳۸۹، ص ۴۰ به بعد.

۲- دادنامه شماره ۳۵، مورخ ۱۳۸۷/۴/۲۹ دیوانعالی کشور در مقام پذیرش اعاده دادرسی.

تجدیدنظرخواهی دادسرا، دادنامه را تأیید کرد.^۱ ضابطه‌مندی تفسیرهای قضایی لازم‌الاتباع در امور جزایی، از جهات مختلف دارای آثار و نتایج سودمندی است. از نظر منافع فردی، قانونمندی تفسیر، مانع از آن می‌شود که حقوق و آزادی‌های شهروندان دستخوش تصمیمات دستگاه قضایی و اعمال نظرها و گرایش‌های شخصی دادرسان واقع شود. از نظر مصالح و منافع ملی نیز وجود ضوابط و معیارهای تفسیر و پایبندی دادرسان به آنها موجب بسط بزرگداشت قانون در جامعه و تقویت احساس امنیت عمومی در برابر دستگاه قضایی می‌گردد. تفسیرهای ناروای قانون و تأویل‌های بی‌ضابطه‌ی آن در صدور آراء اتقان و استحکام آرا را مخدوش می‌نماید. مع الوصف رعایت قواعد تفسیر قضایی در آرای محاکم نه تنها تقویت اصولی و علمی آرا را در پی دارد بلکه موجبات باروری و پختگی رویه‌ی قضایی را فراهم می‌آورد.

۱۳- استواری نشر(نوشته):

نخستین ویژگی و شاخصه‌ی نگارشی رأی مطلوب آن است که دارای نثری پخته باشد. نگارش در مقوله‌های وابسته به حقوق، آیین ویژه‌ی خود را دارد. می‌توان گفت آن چه به عنوان سبک در ادبیات نام‌بردار شده است اگر چه هر کدام از آن سبک‌ها برای خود طرفدارانی یافته است، در نگارش مباحث حقوقی کارایی چندانی ندارد و این بدان روی است که حقوق، سبکی را بر می‌تابد که در اندازه‌های دیگر سبک‌ها تعریف شدنی نیست. در قلمروی ادبیات اگر فنون و بدایع ویژه‌ای وجود دارد که کلام را بدان می‌آریند به خاطر این است که در حوزه‌ی ادبیات ضرورت دارد که ادیب گاه بزرگ‌نمایی کند و گاه به توصیف و تعریف روی بیاورد و گاه به تحقیر و هیچ‌انگاری دست یازد. اما در حقوق هم در بحث فراگیری و فرادهی و هم در بخش انشای رأی و صدور دستور، با بیان نوعی از حقیقت قابل دفاع سر و کار داریم که هیچ آرایش اضافه‌ای را بر نمی‌تابد. قاضی دادگستری و عالم حقوق، در همین حال ناگزیر است که از برخی اصطلاحات و قواعد ویژه در نوشته‌های خود سود ببرد؛ لیکن باید به گونه‌ای نیاز خود را در روی آوردن به این اصطلاحات برآورد که دچار افراط و تفریط نشود. در نوشته‌های حقوقی جایی برای فضل فروشی و حکم

۱- دادنامه شماره ۱۴۸ مورخ ۱۳۸۷/۸/۲۲ دادگاه نظامی یک تهران.

نمایی و فیلسوف پنداری وجود ندارد. باید به صورتی بنویسیم که مخاطب سخن، آن را به خوبی دریابد. قاضی هیچ‌گاه نمی‌خواهد امر ناشایسته‌ای را شایسته جلوه بدهد و نیز نمی‌خواهد رابطه‌ی مقبول و شایسته‌ای را به مدد واژه و تقدیر و توجه، مطرود و مردود جلوه دهد. او می‌باید همان را که هست بنمایاند. قانونگذار حتی عبارت را خود برای فعل‌ها و ترک فعل‌ها برگزیده است. پس مجالی به وجود نمی‌آید که قاضی از طریق به کارگرفتن قدرت خلاقه‌ی ادبی، سخن خویش را بر تخت بنشانند.^۱ انتظار آن نیست که قاضی در انشای رأی دارای سبکی ویژه باشد یا از خواندن رأی لذت هنری حاصل شود و توقع آن نیست که قاضی به آفرینش‌گری هنری بپردازد به علاوه انشای رأی، میدانی فراخ نیست که قاضی بتواند دارای نثر فنی باشد یا کلام را با تخیل درآمیزد. هدف از انشای رأی، تفهیم و انتقال پیام به صورت مستقیم است اما انتظار می‌رود که او برای انتقال پیام پدیده‌های ذهنی خود، بر زبان تسلط کامل داشته باشد. رأی، علی‌الاصول نثر سنگینی دارد. دست کم برای مردم کوچه و بازار که نهایت آشنایی آنان با قلم و کتابت، مطالعه‌ی روزنامه و مجله است. خواندن و درک مفهوم رأی، دشوار و سنگین است؛ لذا حق نیست که قاضی لغات مشکل و واژه‌های مغلّق و ناهموار را در کنار یکدیگر نهد و بر دشواری فهم رأی بیفزاید و خصوصاً نباید در استفاده از لغات و عبارات عربی به افراط گراید؛ چراکه زیادروی در به کار بردن کلمات و اصطلاحات عربی و به ویژه بی‌توجهی به ساختار نگارش زبان فارسی، فهم نوشته را دشوار می‌سازد.^۲ بنابراین قاضی باید در نگارش رأی یا قرار، ملاحظات بسیاری را مورد توجه قرار دهد. او نخست باید به شأن ادبی کار پایبند باشد؛ یعنی با جمله‌هایی ساده و روشن و با عبارت‌هایی درست و قابل فهم مطلب را بنگارد و لازمه‌ی کار البته این است که از تعقید و پیچیدگی بپرهیزد و به روانی و رسایی نوشته‌ی خویش بیان‌دیشد. دوم اینکه قاضی نباید پای‌بند واژه‌ها و ترکیب‌ها و شیوه‌های نگارشی بیگانه باشد تا در پیوسته‌نویسی و گسسته‌نویسی و قطع و وصل کلمات از آشفته‌کاری بر کنار باشد.

۱- معاونت آموزش قوه قضاییه؛ نقد نگارش آرای قضایی، چاپ نخست، انتشارات مجد، قم، بهار ۸۸، تحقیق محمدرضا خسروی، ص ۲۴ به بعد.

۲- صالحی راد، محمد؛ آیین نگارش آراء قضایی، چاپ دوم، انتشارات مجد، ۱۳۸۸، صص ۲۶ و ۲۷.

۱۴- رعایت رسم الخط:

رسم الخط فارسی که از آن به «شیوه نویسی» و «شیوه‌ی املا‌ی فارسی» نیز تعبیر می‌شود یکی از شاخصه‌های آیین نگارش است که در آن از شکل و سیاق نوشتن از قبیل: جدانویسی و پیوسته‌نویسی، تعیین مرز میان کلمات، انتخاب املا‌ی از میان دو یا چند گونه املا و مانند آن بحث می‌شود. شایسته‌ترین مرجع برای تنظیم و ساماندهی این امر فرهنگستان زبان و ادب فارسی است که با تکیه بر اصول علمی و سلیقه‌ی بزرگان ادب فارسی و با بررسی زبان‌شناسی خط فارسی و توجه به سیر تاریخی زبان به این مهم می‌پردازد و روشی مقبول می‌نماید؛ چه واگذاری آن به سلیقه و روش افراد موجب بروز آشفتگی در شیوه‌ی خط خواهد شد که اکنون چنین هم شده است. چنانکه گروهی بر ناپیوسته‌نویسی حروف «ب» و «می» بر اسم و فعل اصرار می‌ورزند اما بعضی معتقدند که جدانویسی آنها شیوه‌ای نادرست و برخلاف کاربرد استادان مسلم زبان و ادبیات است. به‌زعم اینان به هیچ وجه نباید «بخانه» را «به‌خانه» و «می‌رود» را به صورت «می‌رود» نوشت.^۱ رعایت رسم الخط در نگارش آرای قضایی از سوی قضات و توجه به توصیه‌های نگارشی و سفارش‌های درست‌نویس، نه تنها بر اتقان و استحکام رأی قضایی از حیث نگارشی می‌افزاید بلکه خواننده را با اشتباه مواجه نمی‌کند؛ به عنوان مثال، دیده می‌شود که قضات در پرونده‌هایی که به وسیله‌ی وکیل پی‌گیری می‌شود در توصیف روایی قضیه و در تنظیم گردش کار دچار اشتباه می‌شوند. فرض کنید جمشید خواهان پرونده باشد و وکیل او مسعود باشد؛ بعضی‌ها می‌نویسند: دعوای جمشید با وکالت مسعود و برخی می‌نویسند: دعوای مسعود با وکالت جمشید و گروه سوم کلمه «با» را «به» می‌نویسند؛ یعنی نوشته می‌شود: دعوای جمشید به وکالت مسعود که البته غلط است و عبارت دیگر آن دعوای مسعود است به وکالت جمشید که اگر هم درست باشد ابهام دارد و می‌تواند خواننده را به اشتباه دچار کند. در چنین مواردی می‌توان به عبارت‌های زیر روی آورد:

در دعوای جمشید که وکالت او را مسعود بر عهده دارد یا در دعوای مسعود... که به وکالت از

۱- همان؛ ص ۳۰.

جمشید... اقامه شده است.^۱ بنابراین از آنجا که علی‌القاعده فرهنگستان زبان و ادب هر کشوری مرجعی صالح در حفظ چهره‌ی خط است و با عنایت به نقش اساسی خط در حفظ پیوستگی فرهنگی، می‌توان پیشنهادهای مرجع مرقوم را در نگارش‌ها رعایت نمود که این در ارتقای کیفی نگارش آرا تأثیر فراوان خواهد داشت.

۱۵- رعایت نشانه‌گذاری :

مراد از نشانه‌گذاری، به کار بردن علائیم و نشانه‌هایی است که موجب تسهیل خواندن و رفع ابهام‌های نوشته و آسان شدن درک مطالب آن می‌شود؛ در واقع، آنگاه که انسان سخن می‌گوید در مواردی صدا اوج و فرود می‌گیرد و شنونده از این راه متوجه وقف یا مکث در کلام می‌شود. فراز و فرود صدا و مکث‌هایی که کلمات و جملات را از یکدیگر جدا می‌سازند در درک مطالب، بسیار پر اهمیت است. در نوشته، به لحاظ ممکن نبودن اعمال روش فوق، باید از شیوه‌ی دیگری استفاده کرد.^۲ این شیوه به کار بردن علائیم نشانه‌گذاری است و در بسیاری از آرای قضایی هیچ یک از نشانه‌های نگارشی همچون «نقطه» یا «ویرگول» مورد استفاده قرار نمی‌گیرد و حال آنکه به لحاظ تخصصی بودن نگارش‌های حقوقی و وجود واژه‌ها و مفاهیم خاص در آن، برای درک آسان مطلب، ضروری است دادگاه در موارد لزوم از نشانه‌های فصل و وصل بهره‌گیرد؛ به ویژه این ضرورت در دادنامه‌هایی که با استفاده از جملات طولانی نگاشته می‌شود بیشتر احساس می‌شود. مع الوصف، همچنانکه به کارگیری این نشانه‌ها، به عنوان یک شاخصه‌ی نگارشی در صدور آرای متقن توصیه می‌شود، بهره‌گیری از این نشانه‌ها می‌تواند خواندن جملات را تسهیل و سلامت آنها را بیشتر کند.

۱۶- معنائشناسی حقوقی و به‌گزینی واژه‌ها:

مطابق اصل سی و چهارم قانون اساسی: «دادخواهی حق مسلم هر فرد است و هر کس می‌تواند به منظور دادخواهی به دادگاههای صالح رجوع نماید». دادخواه می‌تواند به هر شکلی سخن

۱- معاونت آموزش قوه قضاییه؛ نقد نگارش آرای قضایی، بهار ۸۷، چاپ نخست، تحقیق محمدرضا خسروی.

۲- همان؛ ص ۴۰.

بگوید و مقصود خویش را با هر جمله‌ای برساند؛ در واقع، مردم برای بیان مراد خویش گاه از واژه‌ها و اصطلاحات غیردقیق یا ترکیبات نادرست استفاده می‌کنند ولی بر قضاات است که معانی دقیق کلمات را بدانند و آنها را به درستی در مواضع خود به کار برند؛ به عنوان مثال: برخی از افراد عادی سند ازدواج را «عقدنامه‌چه» می‌نامند یا به جای کلمه «مجازات» واژه‌ی «جرم» را به کار می‌برند و می‌گویند: «دادگاه برایش دو سال جرم برید»؛ اما قاضی می‌داند که تحمل دو سال حبس، جزای رفتاری است که جرم نامیده می‌شود. یا می‌گویند: «فلانی یوم الادا شده است»؛ یعنی به چنین سرنوشتی دچار شده است که باید تا زمان تأدیه مال یا جبران ضرر و زیان مدعی خصوصی، در حبس باشد.

در متن رأیی آمده بود که «پس از فتح باب توسط مقتول»؛ پیداست که شخصی که در را باز کرده است اگر چه در فرجام ماجرا به قتل رسیده است اما این قدر هست که در زمان بازکردن در، نمی‌توانسته است مقتول باشد. همچنین است جمله‌ی بعدی در همین رأی که «فلان چیز را در مرئی و منظر مقتول قرار داده بود...». در رأی دیگری آمده بود که «همچنان‌که از فوق‌السطور مذکور افتاده»؛ در این عبارت، دو ایراد وجود دارد: نخست این که «ذکر» به معنای یادکردن، نام بردن و بیان کردن است و این سه معنی، مانند «اظهار»، متوجه گفتن است نه نوشتن؛ لیکن چون سابقه‌ی استعمال دارد می‌توان این ایراد را نادیده انگاشت. دو دیگر این که «فوق‌السطور» یعنی چیزی که بالاتر از همه‌ی سطرها جا گرفته است؛ اگر چنین است دیگر بالای همه سطرها جایی برای مذکور افتادن مطلبی باقی نمی‌ماند ولو اینکه آن مطلب حتی در نخستین سطر آمده باشد؛ چه در این فرض هم باز مطلب در ضمن سطور جای دارد نه فوق سطور و اصولاً چه لزومی دارد که نویسنده خود را با این ترکیبات غلیظ و غریب درگیر سازد؟!

هر چند مقصود از به کار بردن کلمات، انتقال معنا و مفهوم به غیر است و این امر به هر وجهی که صورت پذیرد مراد برآمده است ولی با عنایت به ضرورت استفاده از واژه‌ها و اصطلاحات دقیق در متون حقوقی و آراء، مسامحه و سوءاستفاده در این کار روا نیست و چنانچه در انتخاب واژه‌ها دقت کافی صورت نگیرد دلالت آنها بر معانی، به وجهی که مقصود نویسنده است، صورت نمی‌پذیرد و چه بسا ممکن است این امر موجب سوء برداشت و سوء ادراک شود. چنانکه در بعضی از آراء ملاحظه می‌شود که ترکیب «ضرب و شتم» معادل ضرب و جرح به کار

می‌رود و گاه هم ترکیب «ضرب و شتم و فحاشی» آورده می‌شود؛ حال آنکه «ضرب» به معنای زدن و «شتم» به معنای فحش دادن است. لذا چنانچه مراد، ضرب منتهی به جراحت باشد نباید از ترکیب «ضرب و شتم» استفاده کرد و اگر واژه‌ی «شتم» آورده می‌شود در پی آن تکرار کلمه «فحاشی» نابه‌جا است.^۱

به نظر می‌رسد که راه‌یافتن برخی از واژه‌های نادرست و نابجا به متن رأی، ضمن آن که از شتاب‌زدگی نویسنده ناشی شده است با نوعی بی‌دقتی یا بی‌اطلاعی هم می‌تواند نسبت داشته باشد؛ لذا توجه به دلالت کلمات در هر سخن و مکتوبی لازم است. این کلمات گاه ناظر به حوزه‌ی عمومی زبان است و گاه مربوط به اصطلاحات خاص قضایی؛ که البته دقت و توجه به معناشناسی و به‌گزینی واژه‌ها در مسائل فقهی و حقوقی از ضرورت بیشتری برخوردار است که به عنوان یک شاخصه‌ی نگارش رأی متقن، لازم است قضات در مقام انشای رأی، این‌جهت را رعایت کنند و با مطالعه‌ی کتب ادبی و ترمینولوژی حقوقی، دامنه‌ی اطلاع و آگاهی خویش را از واژه‌های حقوقی و شیوه‌های نگارش، بالا برده و در هنگام صدور رأی لغات و کلمات را به درستی به کار برند.

۱۷- به کار گرفتن کلمه‌های مأنوس و روان و استفاده از جمله‌های کوتاه و ساده:

هدف از نگارش، انتقال دانسته‌ها و مفاهیم ذهنی به مخاطب است. عامل واسطه در این انتقال، کلمه و کلام است. اگر هدف، تفهیم باشد و اگر نوشته نقشی در این ارتباط و تأثیرگذاری داشته باشد نتیجه‌ی آن، ضرورت ساده‌نویسی و روان‌نویسی، پرهیز از تکلف، پیچیده‌نویسی، قلبه‌گویی و لزوم ساده بیان کردن مطالب عمیق و بلند برای مخاطب می‌شود. اظهار فضل و نشان دادن معلومات و تأثیر آن بر الفاظ و عبارات از مهم‌ترین عوامل نگارش سنگین است. مضافاً استفاده از جمله‌های ساده و روشن با عبارت‌های درست و قابل فهم در صدور آرای قضایی به روانی و رسایی نوشته می‌افزاید و سطح کیفی آرای قضایی را از حیث شاخصه‌ی نگارشی ارتقا می‌دهد. در ساده‌نویسی بر خلاف سطحی‌نویسی، عمق و اتقان مطلب پا برجاست؛ حال آنکه در نوشته‌های

۱- همان؛ ص ۴۹.

سطحی، مطالب خالی از عمق و استحکام بوده و دیده می‌شود که برخی از انشاکنندگان آرا، جمله‌ها را ابتر و دُم بریده به حال خود رها می‌کنند و سراغ جمله‌ی دیگری می‌روند یا مثلاً فکر می‌کنند که نقص جمله را می‌توان بر دوش جمله‌ی دیگری بار کرد که پس از آن خواهد آمد؛ در صورتی که چنین نیست. در متن رأیی آمده است: «شاکی پرونده فوت و ورثه‌ی او در دادگاه حاضر شده‌اند». در این جمله پیش از آنکه تکلیف شاکی را معین کند به ورثه پرداخته است لیکن در جمله، معلوم نشده است که شاکی فوت کرده است یا فوت نکرده است و خواننده، نقص جمله را فقط به قرینه است که کامل می‌کند؛ در حالی که وظیفه‌ی نویسنده آن است که جمله‌ی خود را کامل کند و به جمله‌ی بعدی روی آورد. مع الوصف استفاده از جمله‌های کوتاه و ساده و به کارگرفتن کلمه‌های مانوس و روان در انشای آرای قضایی، تفهیم و انتقال پیام را به مخاطب آسان می‌نماید و بر اتقان و استحکام رأی قضایی خواهد افزود.

۱۸- پرهیز از پیچیدگی کلام:

زبان حقوقی ما مغلق و دشوار است. پیچیدگی مفاهیم، نفوذ کلمات و اصطلاحات عربی در حقوق و اشتراک الفاظ، از جمله دلایل این غموض و دشواری‌ها است؛ اما در مواردی هم دشواری و نامفهومی عبارات به بی‌نظمی اندیشه و تفکر راجع است.^۱ استفاده از جملات متعدد و طولانی برای بیان مفهوم موردنظر در انشای آرا، به تعقید که از عیوب نگارشی است می‌انجامد. «تعقید، پیچیدگی کلام است که اخذ معنای آن را دشوار می‌سازد و عموماً ناشی از آوردن جمله‌ای بسیط و تأویل جمله‌ی صله یا جمله‌ای مرکب تو در تو یا دوری مبتدا از خبر و دوری سازه‌های مرتبط و همچنین تقدیم و تأخیر سازه‌هاست.^۲ آوردن کلام به اصطلاح معقد و پیچیده و گره‌دار جز این که به حیرت خواننده دامن بزند فایده‌ی دیگری ندارد. گرایش به اجمال و ابهام و اصطلاحات غریب و مسائل غامض وقتی خوب است که مخاطب اهلیت درک مطلب را داشته باشد؛ وگرنه خواننده‌ی عادی را بی‌درنگ از ادامه‌ی خواندن باز می‌دارد بنابراین به اعتبار اینکه مخاطب رأی و خواننده‌ی آن بیشتر مردم عادی هستند می‌بایست از به کاربردن واژه‌های ثقیل و سنگین در متن

۱- صالحی زاد، محمد؛ آیین نگارش آراء قضایی، انتشارات مجد، چاپ دوم ۱۳۸۸.

۲- احمد سمعی گیلانی؛ نگارش «ویرایش» انتشارات سمت، چاپ هفتم، ۱۳۸۵، ص ۱۷۰.

رأی خودداری کرد و با عبارت‌هایی درست و قابل فهم، انشای رأی نمود که لازمه‌ی کار البته این است که از تعقید و پیچیدگی کلام پرهیز کرد و به روانی و رسایی نوشته اندیشید.

۱۹- پرهیز از کوتاه‌نویسی آسیب‌زننده و دراز نویسی خسته‌کننده:

رعایت توازن و تناقض در انشای رأی، به‌ویژه از نظر حجم متن، از بایسته‌های بلاغی رأی‌نویسی است. در نگارش رأی کافی است که موضوع پرونده با بررسی تمام برگ‌های پرونده در چند فراز کوتاه روشن شود و آن‌گاه فشرده‌ی شکایت شاکیان و فشرده‌ی دفاع متهم یا متهمان همچنان با پرهیز از تکرار مکررات بیان شود و قاضی صادرکننده رأی توجه خود را به توضیح و تسریع اقداماتی معطوف سازد که دادسرا و دادگاه در جهت روشن شدن واقعه انجام داده‌اند؛ آن‌گاه با انطباق بزه با قانون، حکم مقتضی صادر گردد؛ بنابراین از دیدگاه بلاغت، هم درازنویسی و اطناب ضرورتی ندارد و هم خلاصه‌نویسی و ایجاز بیش از حد، بی‌حاصل می‌نماید. توصیه می‌شود با نگهداری جانب اعتدال، خود را از افتادن به پرتگاه‌های اطناب مخمل و ایجاز ممل برکنار داریم.

۲۰- لزوم جلوگیری از اغلاط ماشین‌نویسی:

از ایراداتی که بر ساختار رأی وارد است و اتقان و استحکام رأی قضایی را از حیث نگارشی مخدوش می‌سازد وجود اشتباه تایپی است که البته این امر مستقیماً متوجه دادرس نیست و قطعاً اشتباه از سوی منشی دادگاه بوده است ولی باید توجه داشت که رأی دادگاه بعد از تایپ مجدداً جهت امضا و صدور دستور ابلاغ آن به طرفین پرونده، به نظر قاضی صادرکننده رأی می‌رسد. بهتر است قضاوت بعد از تایپ با بازخوانی رأی از وجود چنین اشتباهاتی جلوگیری به عمل آورند؛ چراکه ممکن است این اشتباه در اعداد و ارقام مربوط به میزان حد یا شلاق صورت گرفته باشد و اینجاست که اشتباه تایپی نه تنها به ساختار شکلی رأی صدمه وارد می‌کند؛ بلکه ماهیت و شاید غالباً کمیّت مجازات را تغییر داده و اجرای عدالت را به طور ناخواسته‌ای با مشکل مواجه سازد.

نتیجه‌گیری و پیشنهادها:

رأی دادگاه یا دادسرا نتیجه‌ی دانش قضایی مقام صادرکننده است. رعایت شاخصه‌های قانونی توأم با رعایت اصول ادبی و نگارشی، موجب صدور رأی قوی و مستحکم خواهد شد. رعایت این

شاخصه‌ها در ارتقای کیفی نگارش آرا تأثیر فراوان خواهد داشت و آرای صادره را از وزانت بیشتری بهره‌مند می‌سازد و اعتماد عموم و طرفین دعوی را به سلامت دادرسی در دستگاه قضایی افزایش می‌دهد و حکم قضایی را فصل‌الخطاب قرار داده و هرگونه تلاش در جهت نقض آن را محکوم می‌کند. رعایت شاخصه‌های قانونی در صدور رأی قضایی، مرجع قضایی را از صدور رأی خودسرانه باز می‌دارد. وجود رابطه‌ی منطقی و حقوقی بین مواد قانونی استنادی توسط دادگاه در «رأی» از اهمیت زیادی برخوردار است تا آنجا که عدم استناد صحیح به مواد قانونی، ساختار رأی را متزلزل کرده و مقدمات نقض آن را در مرجع قضایی عالی فراهم می‌سازد. در ارزیابی یک رأی قضایی از نظر کیفی، افزون بر لزوم رعایت شاخصه‌های قانونی، استواری نثر، رعایت دقیق آیین نگارش آرای قضایی و دیگر شاخصه‌های نگارشی از شروط مهمی است که متأسفانه در آرای قضایی و به ویژه آرای دادگاههای بدوی کمتر مشاهده می‌شود که بر رعایت این شاخصه‌ها به جهت تأثیر در ارتقای کیفی آرای قضایی توصیه می‌شود؛ چراکه اتقان و استحکام آرای قضایی در یک سیستم قضایی، از جهاتی است که اعتماد مردم به دستگاه قضایی را بالا می‌برد که حصول به این مقصود با رعایت شاخصه‌های رأی متقن و قوی در آرای قضایی میسر می‌باشد. آرای دادگاههای ایران از حیث شکل و محتوا، تا رسیدن به یک سطح مطلوب همچنان به یادآوری‌های ادبی و حقوقی بسیاری نیاز دارد؛ لذا با یک نگاه انتقادی به رأی قضایی، باید به نگارش یک رأی شیوا، منسجم، روان و بی نقص به عنوان محصول قضایی اندیشید. مع الوصف، با توجه به نتایج حاصله از رعایت شاخصه‌های رأی قوی و متقن در آرای قضایی می‌توان برخی پیشنهادها را مطرح نمود:

۱- یکی از مهم‌ترین دلایل ناتوانی رویه‌ی قضایی در کشور ما، این است که آرای دادگاهها در معرض قضاوت همکاران صاحب رأی و سایر علمای حقوق قرار نمی‌گیرند و کمتر مورد ارزیابی قرار می‌گیرند که برای رهایی از این وضع، شایسته است در راستای بند ۴ ماده‌ی ۲۱۱ قانون برنامه‌ی پنجم توسعه‌ی کشور مصوب ۱۳۹۰ مبنی بر در معرض تحلیل و نقد صاحب نظران قرار دادن آرای صادره از سوی محاکم، به صورت بر خط (آنلاین) آرای جالب محاکم جمع‌آوری و از سوی اندیشمندان حقوقی مورد انتقاد قرار گیرد تا دادرسان بتوانند به آسانی فواید و زیان‌های آرای گذشته را دریابند و برای ایجاد یک رویه‌ی ثابت و استوار از آن الهام بگیرند.

۲- برای فراهم کردن زمینه‌های صدور آرای مستحکم و مبتنی بر اصول حقوقی و کاستن از موارد فراوان نقض آرا قبل از تغییر ساختار تشکیلاتی محاکم، ابتدا بایستی کادر مورد نیاز از میان قضات موجود شناسایی و بازآموزی شوند و نوع و میزان شایستگی هر کدام کاملاً مشخص گردد.

۳- نظارت و کسب اطلاع رؤسای دادگستری‌ها از نقض و ابرام آرای محاکم تابعه در مراجع تجدیدنظر، تهیه آمارهای ماهیانه و سالانه از درصد نقض و ابرام آرای قضات هر دادگستری علاوه بر ارسال این آمار به قوه قضاییه و دفتر ارزشیابی قضات، طرح و بحث مبانی نقض آرا در جلسات هفتگی قضات هر دادگستری و ارزیابی کیفیت واقعی سطح علمی قضات در آرای صادره به صحیح‌ترین شکل ممکن و اعمال نظارت مستمر و دائم از سوی مدیریت قضایی کشور بر آرا و تصمیمات قضات، قطعاً از صدور آرای ضعیف و تصمیمات خلاف قانون خواهد کاست.

۴- حرف آخر این که سیاست کلی قضایی باید به سمت و سویی باشد که کیفیت کار، معیار باشد و نه آمار. آنچه که از ما به یادگار می‌ماند همین رأی ماست که چکیده و عصاره و خلاصه‌ی درک و دریافت ما از جریان دادرسی است و رأی، نقطه‌ی پایان تمام ماجراهایی است که ما شنونده‌ی آن بوده‌ایم. رأی، تصرف در زندگی و آزادی و حق مردم است. شکوه و شوکت رأی را پاس بداریم؛ در شکل، در محتوی، در وفاداری‌اش به حق و در تکیه‌ی دائمی‌اش به دیواره‌ی قانون.

منابع:

الف) کتب:

- ۱- آخوندی، محمود؛ آیین دادرسی کیفری (اندیشه‌ها)، جلد چهارم، چاپ اول، انتشارات اشراق، شهریور ۱۳۷۹.
- ۲- امدی، جلیل؛ تفسیر قانون در حقوق جزا، چاپ اول، انتشارات جاودانه، ۱۳۸۹.
- ۳- معاونت آموزش قوه قضاییه؛ ارتقای کیفیت رسیدگی در دادرسی، چاپ اول، نشر قضا، بهار ۱۳۸۸، تحقیق علی مهاجری .
- ۴- معاونت آموزشی قوه قضاییه؛ توصیه و تحلیل علمی آرای قضایی، مسایل جزایی ۲، تغییر کاربری اراضی زراعی و باغ‌ها، چاپ اول، انتشارات جاودانه، ۱۳۸۸.
- ۵- زراعت، عباس و دیگران؛ آیین دادرسی کیفری، جلد دوم، چاپ سوم، انتشارات فکرسازان، زمستان ۱۳۸۶.
- ۶- شمس، عبدالله؛ آیین دادرسی مدنی، جلد اول، چاپ اول، نشر میزان، پاییز ۱۳۸۰.
- ۷- شمس، عبدالله؛ آیین دادرسی مدنی، جلد دوم، چاپ دوم، نشر میزان، پاییز ۱۳۸۱.
- ۸- سمیعی‌گیلانی، احمد؛ نگارش «ویرایش»، چاپ دوم، انتشارات مجد، ۱۳۸۵.
- ۹- صالحی راد، محمد؛ آیین نگارش آراء قضایی، چاپ دوم، انتشارات مجد، ۱۳۸۸.
- ۱۰- صمدی قوشچی، زیداله؛ تخلفات ساختمانی در نظام حقوقی ایران، چاپ دوم، انتشارات جنگل، ۱۳۸۳.
- ۱۱- صادقی، محسن؛ اصول حقوقی و جایگاه آن در حقوق موضوعه، چاپ اول، نشر میزان، پاییز ۱۳۸۴.
- ۱۲- کاتوزیان، ناصر؛ مقدمه علم حقوق و مطالعه در نظام حقوقی ایران، چاپ ۲۶، ص ۱۵۳، نشر شرکت سهامی .
- ۱۳- گلدوزیان، ایرج؛ کلیات و مقدمه علم حقوق، چاپ اول، انتشارات مجد، ۱۳۸۶.
- ۱۴- مهاجری، علی؛ مبسوط در آیین دادرسی مدنی، جلد اول، چاپ اول، انتشارات فکرسازان، ۱۳۸۷.
- ۱۵- مهاجری، علی؛ مبسوط در آیین دادرسی مدنی، جلد اول، چاپ اول، انتشارات فکرسازان، ۱۳۸۶.
- ۱۶- معاونت آموزش قوه قضاییه؛ نقد نگارش آرای قضایی، چاپ نخست، بهار ۸۸، تحقیق محمدرضا خسروی .

۱۷- واحدی، قدرت اله؛ آیین دادرسی مدنی، جلد دوم، چاپ اول، نشر میزان، پاییز ۱۳۷۷.

ب) مقالات:

- ۱- احمدی، منصور؛ لطمه به اساس حکم، مجله حقوقی دادگستری، شماره ۷۰، سال ۷۴، تابستان ۸۹.
- ۲- صالحی راد، محمد؛ تأملاتی در باب مستدل بودن احکام دادگاهها، مجله قضایی حقوقی دادگستری، شماره ۴۲، بهار ۱۳۸۲.
- ۳- فرّتی، ونسانت؛ قابلیت اعمال استانداردهای ایزو ۹۰۰۱ در فعالیت قضایی، ترجمه حامد رحمانیان، مجله حقوق دادگستری، شماره ۶۷.

ج) پایان نامه‌ها:

- کلانتری، کیومرث؛ بحران در حقوق کیفری ایران، رساله برای اخذ درجه دکترا، به راهنمایی دکتر محمدجعفر حبیب زاده، دانشگاه تربیت مدرس (تهران) ۱۳۸۱.

Characteristics of a Strong and Firm Verdict

Yousef BAGHERI, Saham SEDAGHATI

Abstract:

The verdict of the court or public prosecution is the result of judicial knowledge of its issuer. Paying attention to such legal characteristics along with observing literary and writing principles will lead to issuance of a strong and firm verdict. Observing these characteristics has a great effect on the qualitative improvement of writing the verdicts and will give more worth to the issued verdicts and increase the trust of public and parties of a claim to the honesty of hearing in Judiciary System and accept the judicial verdict as a final decision and convict any attempt to violate it. Paying attention to the legal characteristics in issuance of a judicial verdict, prevent the judicial authority from issuing any willful verdict. Existence of a legal and logical relationship between the cited legal articles in a verdict by the court is of a great importance, as far as not referring to correct legal articles will cause instability in the structure of a verdict and prepares it for violation by a high judicial authority. In the qualitative assessment of a judicial verdict, in addition to a necessity of regarding the legal characteristics, solidity of writing, paying a precise attention to the writing order of judicial verdicts and other writing characteristics is of important conditions that unfortunately, cannot be seen in most of judicial verdicts, specially the verdicts of lower courts in which it is recommended to pay attention to these characteristics for their effect on the qualitative improvement of the judicial verdicts. The fact is that the firmness and stability of judicial verdicts in a judicial system are some of the characteristics that increase the trust of people to the judicial system and reaching this goal is only possible by regarding the characteristics of the firm and strong verdicts. The verdicts of Iranian courts need a great deal of literary and legal reminders in both form and content in order to regain its ideal order. So, by having a critical view through judicial verdict, thought of writing an eloquent, coherent, fluent and faultless verdict would be possible.

Keywords:

verdict, characteristic, firm, judgment, law.